

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی را که مرحوم نائینی وفاقا لدیگران و امثال کفایه هم دارند بحث تعبدی و توصلی است خود اصل بحث اساسا چون یک مقداری مرحوم نائینی طولانی صحبت کردند و عرض کردم این کتاب‌هایی که در این جور جاها چاپ می‌شود خیلی عنوان نمی‌دهند گاهی اوقات به آدم ، چندین صفحه می‌خواند و به اصطلاح کاملا گیج می‌شود که اصل مطلب کجا بوده و چطور شده است .

عرض کنم که اصل مطلب این است که اگر شک کردیم در این که یک واجبی تعبدی است درش قصد مثلا عبادت شرط است قصد امر شرط است مثل رد سلام مثلا ، مثل تکفین میت مثلا ، مثل قبر دفن کردن میت و مواردی از این قبیل آیا درش قصد قربت شرط است مثلا در نماز بر میت قصد قربت می‌خواهد آیا در این مثل دفن و کفن هم قصد قربت می‌خواهد یا نه اصل بحثشان این است یعنی اصل بحث این بوده که آیا اصل اولی تعبدی است یا توصلی این اصل بحث .

و عرض کردم مشهور بین علمای اهل سنت و قدمای شیعه توصلی است دیگر است اصل اولی توصلی است چون تعبدی بودن احتیاج به دلیل دارد و اگر ثابت نشد همان توصلی است یعنی خود ذات عمل مورد نظر است نه عمل به قصد امر و به قصد امتثال امر ، مرحوم آقای نائینی در این بحث به اصطلاح مقدماتی چیدند چون این مقدمات را قشنگ جدا ، بعضی‌هایش را جدا کردند با خط سیاه اما مرتب نشده است این اصلا آدم وقتی می‌خواند کتاب را گیج می‌شود از کجا به کجا رفتند ایشان .

در عین حال هم باز بحث دیگری که باز در اثناء ایشان مطرح کردند که مراد از تعبدی قصد امر است یا قصد قربت مثلا یا مثلا قصد به اصطلاح تقرب الی المولی که همان قربت باشد یا مثلا قصد فرار از جهنم ، قصد فرار از آتش ، قصد دخول جنت یا اینها هر کدام جداگانه هستند یا مرجعشان به یکی است این بحث را هم در وسط بحثشان آوردند خیلی بحث را طولانی کردند با اینکه ما دیروز یک مقداری مختصر کردیم باز هم هنوز ما شاء الله بحث طولانی است .

ایشان در ورود در بحث در اینکه در بحث که وارد شدند اولای یک تعبدی و توصلی را به سه تا معنا گرفتند در صفحه‌ی ۱۳۸ بعد از اینکه این مطلب تمام شد و خیلی بحث کرد ایشان بعد فرمودند در امر دوم صفحه‌ی ۱۴۵ الامر الثانی اینها در حقیقت مقدمات بحث هستند امر ثانی ایشان که ما چند روز است می‌خوانیم این مقدمات بحث است .

در این امر ثانی بحث این را می کند که آیا قصد امتثال امر یا قصد امر را می شود در متعلق یا در موضوع گرفت لذا ایشان وارد بحث موضوع و متعلق و فرق بین موضوع و متعلق می شوند این به اصطلاح از صفحه ۱۴۵ شروع می کنند در امر ثانی صحبت کردن و مفصل راجع به این مطلب صحبت می کنند تا صفحه ۱۵۵ ، اینها هنوز مقدمات بحث است غرض ما گفتیم یک توضیحی اول عرض بکنیم گاهی اوقات اینقدر مقدمه طولانی می شود که آدم خیال می کند اصل بحث آن است . در صفحه ۱۵۵ مقدمه ی سوم را دارند الامر الثالث وارد بحث مقدمه ی سوم می شوند باز می آیند از صفحه ۱۵۵ در اینجا آن بحثی را که گفتیم آیا قصد امر بکند یا قصد قربت بکند آنجا . در صفحه ۱۵۸ الامر الرابع این مقدمه ی چهارمی که ایشان در امر رابع به اصطلاح ایشان متعرض می شوند مقدمه ی چهارم بعد از تمام این بحث ها که حالا چند روز طول می کشد و ما هم سعی می کنیم کوتاهش کنیم مع ذلک طول کشیده است در صفحه ۱۵۹ ایشان گفت اذا عرفت ذلک کله فیکع الکلام فی کیفیت اعتبار قصد الامتثال علی وجه التقیید ، آن وقت این وارد بحث می شوند ، وارد خود وجه به اصطلاح بحث تقیید و اعتبارش می شوند که مفصل باز وارد این بحث می شوند . می گویم چون علامت نگذاشتند بله .

بعد وارد بحث اصل عملی می شوند ، اولی اش بحث اطلاق است که آیا اطلاق دارد یا نه بعد وارد بحث اصل عملی می شوند تا صفحه ۱۶۹ من چند تا صفحه ی آینده را هم خواندم ، ۲۰ - ۳۰ صفحه ی آینده را هم برای شما بیان کردم تا اینجا ایشان متعرض بحث تعبدی و توصیلی بعد می گویند ثم انه كان المناسب ان يستوفى اقسام الواجب من كونه تعبديا توصليا مطلقا مشروطا عينيا كفاثيا تعيينيا تخييريا الى غير ذلک بعد وارد تقسیمات واجب می شوند من عرض کردم اصلا اینها را یک جوری پشت سر هم نوشتند که آدم نمی فهمد کجا دارد به کجا می خورد مسائل کاملا با هم دیگر خلط شده است .

عرض کردم اصل خلط هم این نیست اصل خلطش در حقیقت خود مرحوم نائینی هم عنایت فرمودند این بحث را اصولا در اصولیین اهل سنت و حتی غیر اهل سنت از قدما این بحث را در حقیقت در یک جهت مستقل آوردند یعنی بحث انقسامات واجب ، که واجب انقسام پیدا می کند به مطلق و مشروط و اینها این را در مبحث خاصی آوردند عرض کردم الان در کتب اصول ما همین کتب متعارفی که ما داریم همین کتب درسی مثل کفایه یا فوائد یا مصباح الاصول آقای خوئی و دیگران کتاب هایی که نوشته شده و یا حتی اصول مرحوم مظفر یک بخش خاصی راجع به حکم و اقسام حکم نداریم ، اینها مثلا در اینجا این که حکم یا واجب است یا مطلق است یا مشروط است یا وجوب است یا مطلق در ذیل بحث اوامر آوردند در ذیل بحث صیغه ی افعال یا ماده ی افعال در صورتی که بحث افعال ، ماده ی افعال و

صیغه‌ی افعال بحث لفظی است اصلا ربطی به این عالم ندارد، من می‌خواهم این نحوه‌ی خود تدوین اصول را هم خدمتان عرض کنم این ربطی ندارد به این عالم.

لکن اینها در ذیل این بحث آوردند مناسب آن یستوفی اقسام الواجب، مناسب این بود که استیفای اقسام واجب در بحث مربوط به خودش بشود نه در بحث اوامر عرض کردیم یک به هم پاشیدگی عجیبی در کتاب‌های ما پیدا شده به خاطر عدم ارتباط با نوشتارهای سابق در کتب البته در کتب اصولی سابق هم همه‌شان این طور نیست عده‌ای‌شان یک بحث مستقل و لذا همیشه عرض کردم اگر بخواهیم کتاب‌های اصولی را من حیث المجموع هم ما هم قدیم هم جدید هم سنی، شیعه من حیث المجموع نگاه بکنیم تقریبا پنج تا بحث است، بحث اولش راجع به حکم و اقسام حکم و انقسامات حکم است، بخش دومش راجع به مباحث لغوی و ظهورات لغوی و ظهور و اصالة الظهور و این مسائلی که مربوط به ظهورات در بحث است، بحث سوم مربوط است به مصادر تشریع کتاب و سنت و اینها، بحث چهارم مربوط است به امارات و حجج، بحث پنجم هم به اصول عملیه این تقسیم اصول اینطوری باید بشود اگر بخواهیم کل کتب اصول را از قدیم تا حالا مرتب بکنیم.

البته فرض کنید در کفایه اینجور نیست در کتاب فوائد این طور نیست در بعضی از کتب اهل سنت در اصول عملیه خیلی بحث نکردند مجموع آنچه که در این طول تاریخ تقریبا البته حالا نمی‌خواهم بگویم این، چون بعضی‌ها بعضی از این مباحث کلامی یا فلسفی را هم در اثناء وارد کردند حالا نه آنها را حذف بکنید مباحث را اصولی صرف قرار بدیم پنج تا بحث است این انقسامات واجب جزو بحث اول است در بحث ظهورات نیست لکن خوب می‌گویم در کتاب‌های اصولی متعارف حوزوی ما متأسفانه یک خلطی انجام شده سعی هم نشده این یک تنظیم نهایی نسبتا مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی اصول حدیث را نوشته البته من اصول جدید ایشان را ندیدم خود کتاب، نقل از ایشان دیدم و اعتماد من بر این کتاب نیست در حقیقت همین نوشتار اصول مظفر که مرحوم مظفر

خوب مثلا ایشان ملازمات عقلیه را جدا کرده از اوامر که در بحث‌های قدیم جزو اوامر بود، بحث ملازمات عقلیه هم در قسم اول وارد می‌شود یعنی در قسم بحث احکام و بحث از حکم و حقیقت حکم و اقسام حکم و حکم وضعی و تکلیفی و مولوی و الی آخره و اقسام وجوب و حقیقت وجوب و اینها مرتب بحث‌ها را در آنجا انجام دادند، حقیقت وجوب و حقیقت ندب و اقسام وجوب و اینها را در آنجا بحث‌هایش را کردند یکی‌اش هم همین ملازمات وجوب مقدمه و وجوب

و ما متاسفانه یک مقدار در این جهت نه اینکه ما حتی اصولیین اهل سنت هم اجمالا یک به هم پاشیدگی وجود دارد آنها سعی کردند یک کم مرتب‌ترش کنند اما در اصول عملیه ما بیشتر بحث کردیم یعنی ما در اصول عملیه بحث بسیار طولانی کردیم آنها بحث‌هایشان در اصول عملیه خیلی کم است به اندازه‌ی ما بحث در اصول عملیه نکردند .

این خلاصه‌ی بحث یعنی من می‌خواستم آقایان در ذهنشان باشد که این کتاب خیلی مشوه شده این لا اقل حالا اگر حال مطالعه داشتند خط بزنند که این مطلب برای اینجاست این برای اینجاست این مقدمه‌ی ثانی است این مقدمه‌ی ثالث است و الی آخره .

در بحث در مقدمه ثانیه بحثی را که مطرح کردند که این تقریبا اساس بحث تبعدی و توصیلی اساس بحث پس چیست ، اساس بحث آیا ظهور امر اطلاقش اقتضاء می‌کند توصیلی الا ما خرج بالدلیل که تبعدی باشد یا اطلاق ندارد این خلاصه‌ی بحث ، روشن شد ؟ اطلاق را اینها گفتند اطلاق صیغه اقتضاء می‌کند اگر سلام کردند جواب بدهید ، اطلاقش اقتضاء می‌کند توصیلی باشد جواب سلام ، این خلاصه‌ی بحث .

آقایان آمدند گفتند نه آقا چنین اطلاقی ندارد ، چون تقیدش معقول نیست اطلاقش این خلاصه‌ی اشکال این را آمدند روی مقدمات معلوم شد ؟ پس یک اصل بحث است ، اصل بحث این است اگر شک کردیم .

دو : اگر ثابت شد که اطلاق ندارد آیا به امر ثانی می‌شود درستش بکنیم یا نه ؟

سه : اگر به امر نشد مقتضای اصل عملی چیست ؟ مقتضای اصل عملی تبعدی است یا توصیلی ؟

چون اینقدر طول داده ایشان که اصل بحث فراموش شده است ، اصل بحث این است روشن شد ؟ یک : آیا اوامر اطلاق دارند که شما توصیلی بگیرید ، دو : اگر امر واحد نمی‌شود توصیلی یا تبعدی گرفت با امر دوم او را تبعدی بگیریم یا توصیلی ، اگر آن هم نشد نوبت به اصول عملیه می‌رسد . طبق نظر اصول عملیه کدام یکی است ؟ اگر برائت گفتیم طبیعتا می‌شود توصیلی ، اگر اشتغال گفتیم می‌شود تبعدی ، چون شک در سقوط است .

یعنی اگر شک کردیم در یک واجبی تبعدی است یا نه و با اطلاق و با آن حرف‌ها نشد درست بکنیم برمی‌گردد به اصول عملی چون شک در سقوط تکلیف باید با قصد عبادیت باشد توصیلی نیست ، این را من گفتم امروز قبل از اینکه وارد بحث بشوم کل بحث را از اول تا آخر چون این قدر طولانی نوشته و این قدر مشوه نوشته که اصل بحث اصلا دست آدم نمی‌آید کجا هست و چه کار دارد می‌کند و کجا دارد می‌رود ؟ معلوم شد ؟

پس اصل بحث این است که آیا اطلاق صیغه اقتضای توصیلی دارد یا نه؟ یا اصلاً صیغه اطلاق ندارد. دوم: با امر ثانی چطور می شود این کار را کرد یا نه؟ یا آن هم نمی شود. سوم: اصل عملی اقتضایش چیست؟ این خلاصه‌ی این بحث است، روشن شد چه می خواهم عرض کنم؟ این خلاصه‌ی بحثی است که در اینجا انجام گرفته است.

آن وقت در امر ثانی در حقیقت آن مقدمه و رکن اساسی است برای اینکه می خواهد بگوید اطلاق ندارد امر ثانی بر این جهت این امر ثانی ایشان بر این جهت می خواهد اطلاق را بردارد بگوید اطلاق ندارد آنها که اقتضای توصیلی است، اصلاً اطلاق ندارد به چه لحاظ به لحاظ قصد امر، یعنی امر اطلاق ندارد که تو قصد امر را بکنی یا نکنی به این لحاظ اطلاق ندارد به لحاظ فرض کنید به این که مثلاً اگر گفت من باب مثال اکرام بکن اکرام اگر در نظر عرف پنج، شش جور است به مهمانی کردن هست به پول دادن هست به احترام کردن هست به یک مقاله‌ای در شأن ایشان بنویس، اگر گفت اکرام بکن اطلاق دارد به هر شکلی از اکرام که در عرف باشد صدق می کند.

اما اینکه اکرام بکن به قصد امر به اکرام این یکی نمی شود آنها اطلاق دارد مثلاً اگر گفت عالم را اکرام بکن عالم اطلاق دارد ایرانی باشد، لبنانی باشد، هندی یا سندی باشد، عالم به فقه باشد به اصول باشد این اطلاق دارد اما اگر گفت عالم را به قصد امتثال امرش اگر عالمی را اکرام بکن که علم داری اکرامش واجب است با علم نمی شود حرف نائینی این است.

و لذا اصطلاحاً این اصطلاح را درست کردند مرحوم نائینی در کفایه هم آمده این مطلب در کلمات مرحوم شیخ هم آمده این قبلاً آمده مرحوم نائینی سعی کردند جمع و جورش کنند لذا یک اصطلاحی درست کردند انقسامات اولیه، انقسامات ثانویه.

انقسامات اولیه انقساماتی است که شیء فی نفسه دیده می شود مثلاً احل الله البیع بیع فی نفسه یا به عربی است، یا به فارسی است، یا به هندی است، یا به ترکی است این انقسامات است دیگر این اشکال ندارد. می شود بگوییم احل الله البیع همه‌ی اقسام بیع را شامل می شود.

انقسام ثانویه به اصطلاح انقساماتی هستند که بعد از حکم می آیند احل الله البیع که تو می دانی حلال است آن بیعی که تو می دانی حلال است آن را خدا، خوب اینجا اشکال واضح است شما باید اول بدانی که این بیع حلال است تا بعد احل به آن تعلق بگیرد خوب چه وقت احل به آن تعلق می گیرد تا شما بدانید حلال است، چه وقت حلال است وقتی که احل به آن تعلق بگیرد آن اشکال دور دیگر معلوم شد؟ اسم این را گذاشتند انقسامات ثانویه، انقسامات ثانویه هر چیزی که بعد از امر باشد این اسمش انقسامات ثانویه است. هر چه که قبل از امر باشد انقسامات اولیه است روشن شد؟

یکی از حضار: رتبه‌ی موضوع مقدم است بر ...

آیت الله مددی: حالا هر دویش حالا روشن شد چه می‌خواهم بگویم؟

پس این مقدمه‌ی دوم ایشان یکی از مقدمات اساسی بحث است چون طبق این مقدمه‌ی دوم ایشان می‌خواهد بگوید که اطلاق به انقسامات ثانویه معقول نیست، اطلاق نسبت به انقسامات اولیه معقول است، نسبت به انقسامات و لذا اطلاق الصیغه یقتضی التوصیلة درست نیست چون اطلاقی ندارد.

یکی از حضار: حالا اگر اطلاق نداشت یعنی در این مورد ابهام دارد معلوم نیست قصد را گفته با این حرف

آیت الله مددی: اصلاً ندارد چنین چیزی ندارد باید با یک امر ثانی، امر ثانی هم

یکی از حضار: یعنی ساکت است.

آیت الله مددی: ساکت اصلاً نمی‌تواند چون تقیید نمی‌تواند بکند

یکی از حضار: نسبت به مطلب ساکت است پس

آیت الله مددی: چرا آن هم چرا چون تقیید نمی‌تواند بکند، چون تقیید نمی‌تواند بکند پس اطلاق هم ندارد این خلاصه‌ی بحث این می‌خواهد، اینها تمام مقدمه است چهار تا مقدمه است تا بکشد به اصل بحث چون اینقدر مشوه شده کلام طولانی شده و جدا نکردند عبارت کتاب را این منشاء شده که افراد خیلی مثلاً توجه نکنند که این مطالب در کجاست.

ایشان در باب اینکه این مطلب روشن بشود اولاً مرحوم نائینی یک فرق می‌گذراند بین موضوع و متعلق عرض کردم کلمه‌ی موضوع را بعضی‌ها اصطلاحات با متعلق یکی می‌گیرند، نائینی این دو تا را با هم فرق گذاشته است، یکی موضوع است یکی متعلق است. فرقی هم این است موضوع باید همیشه مفروض الوجود باشد متعلق هم مطلوب الحصول باشد همان مثال ساده‌ای که دیروز عرض کردیم چند روز است عرض می‌کنم.

اگر گفت اکرم العالم یک هیأتی دارد آن مفاد هیأت وجوب است این حکم است یک ماده‌ای دارد اکرام این اسمش را گذاشتند متعلق، وجوب تعلق گرفته به اکرام. یک عالم دارد اسم عالم را گذاشته موضوع، گاهی هم به آن می‌گویند متعلق المتعلق یعنی اکرام تعلق گرفته به عالم روشن شد این یک اصطلاحی است مرحوم نائینی

چرا موضوع را با متعلق جدا کرد؟ به خاطر اینکه موضوع آن چیزی است که نمی گوید تو ایجادش بکن اگر بود این اثر دارد معنای اکرم العالم این نیست که تو برو اول یک عالم درست بکن بعد اکرامش بکن، این معنایش این نیست. مثلاً اگر گفت ای بینی بماء این معنایش این نیست که تو برو اول آب ایجاد بکن بعد آب بیاور اگر آب بود بیاور حالا می گوید آب نیست در اینجا خوب نه دیگر تکلیف ندارد. آن که تکلیف به آن تعلق می گیرد متعلق اکرام است، اما خود عالم تکلیف به او تعلق نمی گیرد.

لذا عرض کردیم یک اصطلاحش این جوری است یک اصطلاحش می گوید متعلق مطلوب الحصول است یعنی از شما اکرام را خواسته است. موضوع مفروض الوجود است است ایجاد عالم را از شما نخواست است اگر عالمی در خارج پیدا شد شما اکرامش بکنید یکی مفروض، روی این جهت اگر بین این دو تا فرق می گذارد.

بعد از ایشان، ایشان هم یک جایی دارد یک اصطلاح دیگری هم درست کردند متعلق تحت دایره ی طلب است یعنی طلب به متعلق تعلق می گیرد یعنی به اکرام، موضوع فوق دایره ی طلب است فوق دایره ی طلب یعنی طلب به او تعلق می گیرد اصطلاحات روشن شد آن وقت اینجا ایشان می فرمایند به اینکه هم موضوع و هم متعلق انقساماتی دارند مثلاً عالم، یک عالم لبنانی است یا ایرانی، می گوید شما می توانید نسبت به موضوع اطلاق بیاورید به لحاظ این انقسامات اولیه اگر گفت اکرم العالم می گوئیم فرق نمی کند می خواهد لبنانی باشد، ایرانی باشد، هندی باشد، سندی باشد، هیچ فرقی نمی کند یکی است عالم، عالم است، می گوید اشکال ندارد.

اگر گفت اکرم، اکرام هم انحاء مختلف دارد با پول دادن هست با احترام هست با مهمان کردن هست اکرم اطلاق دارد تمام انواع اکرام را می گیرید این می گوید اشکال ندارد، اشکال در کجاست؟ اگر آمد موضوع را مقید کرد به یک قیدی که بعد از حکم می آید این اینجوری است.

یکی از حضار: مؤمنه مثلاً اعتق؟

آیت الله مددی: اعتق... مؤمنه اشکال ندارد چون کافره هست مؤمنه هم هست اشکال ندارد.

نه اگر گفت یجب علیک اکرام عالمی که می دانی اکرامش واجب است، عالمی که می دانی اکرامش، خوب عالم موضوع است این باید قبل از حکم باشد آن وقت پس باید شما عالمی که می دانی اکرامش واجب است می دانی پس باید حکم اول باشد، تا شما بدانید دیگر. از آن طرف حکم بعد از موضوع می آید چون آن مطلوب المفروض است دیگر. اگر شما قید برای موضوع آوردید قیدی که از ناحیه ی حکم می آید نمی شود مقید به آن بشود روشن شد؟

چرا چون اول باید موضوع محقق بشود موضوع ما چیست؟ عالمی که می دانیم، خوب عالمی که می دانیم پس باید اول ما بدانیم که واجب الاکرام است مفروض این است گفته این عالم اگر پیدا شد اکرامش بکن خوب این که نمی شود که .

یکی از حضار: قصد امر انگاریک چنین دور صحیحی درش نیست راحت تر است ها آن قصد امرش؟ نائینی اینها هر دو را یک جور گرفته است؟

آیت الله مددی: نه خیر دو جور گرفته است .

یکی از حضار: گفته یعنی قصد امر می شود؟

آیت الله مددی: قصد امر را در متعلق گرفته است، علم را در موضوع گرفته، قصد امر را در متعلق، این راجع به موضوع، بحث هایی که ما دیروز خواندیم راجع به موضوع بود. موضوع باید قبل از حکم موجود باشد اصلاً شرط موضوع همین است .

پس شما باید یک عالم، این می شود یک قید باشد عالم لبنانی داریم، عالم ایرانی داریم، عالم فرض کنید به اینکه هندی داریم، عالم سندی داریم اینها می شود قبول است، بگویند عالم هندی اکرام بکن، بگویند عالم اکرام بکن مطلقش را چه هندی باشد چه نباشد اطلاق غیر معقول دارد .

اما بگویند نمی تواند قید بزند عالمی که می دانی واجب الاکرام است او را اکرام بکن پس اول باید عالمی که واجب الاکرام است محقق بشود، چه وقت وجوب اکرام پیدا می کند بعد از این اکرام بکن. از آن طرف هم موضوع باید قبل باشد پس این باید قبلاً چنین چیزی محقق بشود عالمی که می دانی واجب الاکرام است، از آن طرف هم وجوب اکرام متوقف بر این است این باید مفروض باشد به این تعلق تکلیف نگرفته است پس بنابراین دور می آید .

آن وقت یک بحثی است عرض کردم عده ای مطرح کردند خوب می توانیم این جور بگوییم موضوع عبارت از این است که عالمی که شما می دانید حکم انشائی دارد بعد از اینکه شما چنین عالمی پیدا شد حکم وجوب اکرامش فعلی بشود فرق بگذاریم بین قبل و بعد این هم ایشان فرمود دور نیست لکن نتیجه ی دور است ما دیگر دیروز این را نخواندیم چون اینها بحث های خیالی است اصلاً کل این بحثی که ایشان فرمودند کل این، عرض کردم این بحث برای این شد که اهل سنت علم را از شرایط عامه ی تکلیف گرفتند این ها می خواستند بگویند اگر علم به موضوع جزو شرایط عامه ی تکلیف باشد این محال است چون علم بعد از حکم می آید خواستند بگویند علم نمی شود جزو شرایط چهار تا گرفتند دیگر بلوغ و عقل و عقد و قدرت و علم .

آقایان علمای ما علم را انکار کردند همین لزوم دور و همین حرف‌هایی که گفتیم و عرض کردیم این بحث اصولا حالا چه بگوییم دیگر اصولا اصلا چنین بحثی مطرح نبوده است، آن بحثی که مطرح بود این بود که ما می‌دانیم در شریعت مقدسه عده‌ای از موضوعات حکمش بیان نشده است نه در کتاب و نه در سنت فقیه می‌تواند با فضا سازی و مراعات بقیه‌ی ابواب بفهمد حکم این مساله این است که اسمش قیاس بود.

یکی از حضار: شروط عامه‌ی تکلیف برای مکلف نیست، مکلف

آیت الله مددی: این شروط جزو عامه

یعنی گفتند شما می‌توانید به مجتهدی که در فضا سازی خیلی مقتدر است به عوام نمی‌شود مراجعه کنی، به یک مجتهد بسیط که خیلی ساده هم که یک درجه‌ی ضعیف از اجتهاد است به آن هم نمی‌شود مراجعه کنی، لذا این آمد گفت که این مجتهدی که من به او مراجعه کردم این خیلی قوی است مثلا در استنباط احکام و در آوردن احکام خود کلمه‌ی استنبط هم ما آب را از ته چاه بالا کشیدن است این کنایه به اینکه این آب در اختیار شما نیست باید این آب را بکشید این حکم در اختیار شما نیست باید بکشید، روشن شد کلمه‌ی استنباط را بر این؟

آن وقت این آقا خیلی قوی است آب را خوب می‌کشد آن آقا بلد نیست دلو را می‌اندازد دلو در نمی‌آید مثلا این اینجوری است بحثش اینجوری است، بحثی که الان مطرح است این است و این اصلا ربطی به بحث یعنی من ندیدم که علمای اهل سنت علم را به این معنایی که این آقایان گرفتند بگیرند.

و ما دیروز عرض کردیم علم به معنای کشف نه کاشف، اصلا کشف است و به قول مرحوم آقای شیخ هادی کشف ذاتی علمی نیست ذات علم است نه اینکه ذاتی علم باشد، چیزی که جنبه‌ی طریقت صرف دارد نمی‌شود تاثیر گذار باشد اصلا این نمی‌شود تاثیر گذار باشد یعنی حالا ببینید شما بگویید عالمی که می‌دانی واجب الوجوب است می‌دانی دانستن تاثیر ندارد علم طریق صرف است.

یعنی کانما عالمی که وجوب اکرام دارد وجوب اکرام دارد این عبارة اخرای این می‌شود که وقتی علم طریق صرف بود علم دیگر برداشته می‌شود دیگر، کسی از اهل سنت این نامربوط را نگفته که ما بنشینیم بحث بکنیم دوسه روز بحث بکنیم که آقا علم نمی‌شود قید در موضوع بشود اصلا این بحث مطرح نبوده اصلا کلا این بحث حالا نمی‌دانم ایشان چرا، علمای شیعه نمی‌دانم حواسشان چه بوده کجا رفته، رفته جای دیگر مطرح کردند اصلا چنین چیزی فی نفسه معقول نیست.

لذا اینکه ایشان می گوید علم را بنیم به مرحله ی حکم انشائی آن وقت موضوع بشود برای علم در مرحله ی حکم فعلی این فعلیت و انشائیت تاثیر علم است اگر علم تاثیر داشته باشد می شود مشکل ندارد اگر علم طریق صرف باشد خوب مشکل دارد اصلا معقول نیست اصلا فی نفسه چون طریق صرف یعنی حذفش می شود بکنی .

و لذا من عرض کردم اشکال امثال ابن قبه یا بعضی از معتزله که اصلا گفتند تعبد به طریق ظنی ممکن نیست ، به طریق غیر علمی ممکن نیست اصلا تعبد در طرق ممکن نیست حتی به علمش ، تعبد معنا ندارد ، حجیت یعنی چه ؟ حجیت تعبد نسبت به احکام شریعت درست است شارع گفت نماز بخوان چشم ، دو رکعت ، چهار رکعت ، سه رکعت چشم ، تعبد نسبت به احکام شریعت .

اما آیا شما تعبد به طریق هم درست می کنید ؟ اشکال سر این است آن بحث خبر واحد خلاصه اش یک کلمه است آیا طرق و امارات تعبد به آنها معقول هست ؟ معتزله اصلا می گویند معقول نیست ، اصلا امکان ندارد چرا چون طریق شأنش طریقت است موضوعیت که ندارد و این حتی علم ، نه ظن ، حتی علم این گاهی می رساند گاهی نمی رساند این یک ، دو : مصالح و مفاسد در احکام دارای مصالح و مفاسدند ، سه : اگر خطا رفت چون طریق است دیگر گاهی هم خطا می رود یا مصلحت از دست می رود یا مفاسد مترتب می شود و لذا اصلا تعبد معنا ندارد .

و لذا عرض کردیم اگر کسی این سه تا مقدمه را قبول کرد حق با ابن قبه است اصلا تعبد یعنی چه تعبد معنا ندارد ما این مطلب را تا حالا چند بار تکرار کردیم و لذا یکی از مسائل خیلی مهم اصلا حجیت یعنی چه ؟ حجیت برای طرق یعنی چه ؟ مثلا اهل سنت گفتند احکام تابع مصالح و مفاسد است خوب افتاد دیگر ، یا رکن و استدلال از بین رفت . ما احکام تابع جعل است تابع اراده ی مولی است تابع مصالح و مفاسد است .

دو : آمدند گفتند آقا طبق یعنی اگر آمد شارع تعبد کرد به این معناست که می گوید من طبق این تعبد مصلحت قرار دادم پس طریق صرف نشد ، یعنی تاثیر گذار است اگر تاثیر گذار است پس طریق صرف نیست . دقت می کنید می خواهم چه بگویم ؟ این باید اینجوری فرض بکنیم .

لذا عرض کردم عده ای تعبد را اولاً منکر مصالح و مفاسد شدند ثانیاً عده ای تعبد و حجیت را به معنای جعل بدل گرفتند ، یا جعل حکم مماثل گرفتند این هم اشکال را برمی دارد ، عده ای مثل صاحب کفایه حالا با اختیاراتی می گویند معنای تعبد یعنی تنجیز و تعذیر نه اینکه تعبد خودش معنا دارد . اگر این امر ظنی یا علم حتی اصابه ی به واقع کرد تنجیز اگر نکرد تعذیر ، عذر ، معذوریت .

البته عرض کردم تجبیز که بعید است جعل بشود تجبیز اصلا بعد جعل ندارد معنایش ، بعضی از آقایان هم اشکال کردند که این هم نمی شود نتیجه ی تعبد و تعذیر و تجبیز است . مرحوم شیخ انصاری هم از راه مصلحت سلوکی وارد شدند ، تعبد به معنای مصلحت سلوکی گرفتند یعنی غیر از آن مصالحی که خود

فرض کنید مثلا گوشت خرگوش خودش دارای مفسده است اما روایت آمده از امام صادق که گوشت خرگوش مثلا حلال است این خود قبول خبر زراره خودش مصلحت دارد اما آن مفسده ی واقعی هم بار می شود آن وقت جبران می کند این مصلحتی که در کلام امام صادق هست متابعت خبر زراره جبران آن مفسده را می کند ، این هم از راه مصلحت سلوکی حضرت مرحوم شیخ انصاری قائل شدند . خوب این آقای نائینی و آقای خوئی و دیگران بر او اشکال کردند آقا سلوک عین سلوک است سلوک چیز جدا نیست دیگر سلوک یعنی شما حرف زراره را گوش کردید گوشت خرگوش را خوردید خوب مفسده بار می شود سلوک چیزی غیر از سلوک نیست ، سلوک چیزی نیست که دارای مصلحتی باشد که در سلوک نیست یا مفسده ای باشد ، روشن شد ؟

لذا مرحوم نائینی ، آفاضلیاء ، مرحوم آقای خوئی حجیت را به معنای تتمیم کشف گرفتند ، چون کشف را چون گفتند قطع مثلا ، کشف ذات قطع است یا حالا به تعبیر بعضی هایشان ذاتی قطع است که آن هم اشکال کردند که کدام ذاتی هست حالا ذات قطع است این کشف یک کشف تام است ، کشف تام را حجیت برش قرار دادند ، یعنی بعبارة اخری حجیت را تابع کشف تام قرار دادند ، حجیت ملازم است با کشف تام آن وقت جعل حجیت برای خبر واحد یعنی آن را به منزله ی کاشف تام قرار دادند حجیت کشف ناقص را مثل کشف تام قرار دادند یا تتمیم کشف ، این یک کشف ناقصی بود ۶۰ - ۷۰ درصد بود گفت خبر زراره حجت است یعنی می شود ۹۰ درصد می شود ۱۰۰ درصد و کشف تام حجیتش ذاتی است یعنی من چند تا معنا البته غیر از اینها هم هست ها همین جور شما تصور بکنید چون این یک مشکل اساسی این است که حجیت در باب طرق و امارات به چه معناست اصلا این را ما روشن بکنیم اول تا بعد وارد ببینیم چه معنایی دارد دقت می کنید ؟

آیا اصولا و بعد هم نکته ی دیگر آیا عملا شارع یک چیزی را به عنوان حجت قرار داده تعبدا که در میدان عقلانی نباشد چون عقلاء هم در جامعه این بحث را دارند دیگر فرقی نمی کند یک حججی و اماراتی را دارند که آنها عمل می کنند آیا شارع تعبد خاصی دارد یا نه آنهایی که قائل به حجیت مثل خبر واحد هستند می گویند بله دارد شارع دارد ، آنهایی که مثل بنده عمل به حجیت خبر ثقه را حجیت نمی دانند می گویند ندارد شارع ، همان طریقه ی عقلانی که در راه اثبات علم غایب هست اصطلاحا علم غایب ، علم منقول هست همان طرق

عقلائی که در اثبات علم منقول هست شارع همان راه را رفته است همان راه را امضاء کرده است. شارع یک راه جدیدی، راه جدید را مثلاً اخباری‌ها می‌گویند شارع گفته هر خبری که در یکی از کتب معتبره‌ی شیعه باشد حجت است می‌گویند نه ما چنین چیزی نداریم یک روایت واحده است البته یک روایت دیگر هم شاید و این قابل قبول نیست.

آقای خوئی می‌فرماید نه حجت را شارع قرار داده به لحاظ حال عقلاء، عقلاء هم خبر ثقه را حجت می‌دانند این که اصلاً نفهمیدیم حالا این کجای چنین صیغه‌ی عقلائی وجود دارد که خبر ثقه حجت باشد تا شارع، عده‌ای هم گفتند نه چون در روایت دارد افیونس بن عبدالرحمن ثقة أخذ عنه معالم دینی یا العمری وابنه ثقتان فما ادیا عنی فانی یؤدیان فاسمع لها واطعهما فانهما الثقتان المأمونان.

اهل سنت هم تمسک به آیه‌ی مبارک ان جائکم فاسق بنباء کردند پس کسانی، روشن شد برای شما کسانی که دنبال تعبد رفتند خیلی طرح بحث روشن شد اینها خوب باید دلیل بیاورند که شارع یکی از این راه‌ها را قرار داده است.

شارع مقدس آمد گفت یکی از همین راه‌هایی که الان برای شما عرض کردم اما آن کسانی که می‌گویند ما حجت نداریم می‌گویند تمام این‌هایی که شما گفتید همه شواهد هستند عدالت راوی، وثاقت راوی در کتب اربعه باشد در کتب معتبره باشد نمی‌دانم چنین باشد عمل اصحاب باشد نمی‌دانم کذا باشد، تمام این شواهدی را که شما گفتید عقلاء هم اینها را شواهد می‌دانند بعضی‌هایش شواهد عقلائی است، بعضی‌هایش شواهد دینی است، بعضی‌ها هم شواهد مذهبی است اینها انواع شواهد هستند و شما با تجمیع این شواهد به نتیجه می‌رسید.

اما اینکه شارع آمده باشد اصلاً بحث حجت خبر یک کلمه است یک خطی گذاشته باشد هر خبری که واجد این شرط بود حجت است نبود نیست سوال سر این است آیا ما یک خطی داریم خط کش گذاشتیم هر چه این طرف خط بود حجت است هر چه آن طرف خط بود حجت نیست، می‌گویند نداریم چنین چیزی ما نداریم چنین عنوانی چنین معیاری را ما نداریم این یک بحث بسیار مهم.

پس بحثی را که مرحوم نائینی الان در اینجا مطرح فرمودند مساله‌ی انقسامات ثانویه به لحاظ موضوع آن وقت موضوع مفروض الوجود است، در موضوع علم گرفتند. مثلاً بگویند شما عالمی که می‌دانی اکرامش واجب است اکرام کن، یعنی عالمی که می‌دانی اکرامش واجب است باید اول محقق بشود، اگر می‌خواهد محقق بشود باید علم به وجوب پیدا بکند، وجوب هم متوقف بر این است خوب این نمی‌شود دیگر تا این نیاید تا موضوع نیاید اصلاً وجوب نمی‌آید، تا عالم در خارج نباشد اصلاً وجوب اکرام نمی‌آید که، اول باید عالم در

پس اول باید موضوع باشد موضوع چیست؟ عالمی که می دانی اکرامش واجب است این باید اول محقق بشود، وقتی که محقق شد آن وقت يجب اکرامه. پس اول باید علم به وجوب اکرام داشته باشد تا بعد وجوب اکرام بیاید این راجع به مساله‌ی موضوع.

پس نکته‌ی فنی در کلام ایشان در موضوع علم را فرض کرده بحث علم از بحث تبعدی و توصیلی خارج است ها دیروز هم عرض کردم این را برای تکمیل بحث ایشان آوردند.

یکی از حضار: یک مثال صغروی بگوییم این را اکرام کن یعنی تا می گوییم هم این محقق می شود هم علم به موضوع دارد هم اکرام را می فهمد یعنی از قبل نمی خواهد یک موضوعی را برای او توضیح بدهیم

آیت الله مددی: خوب باید این باشد دیگر، مثل این طور بگویند این را اکرام بکن همینطور بچرخاند خوب چه؟

یکی از حضار: اگر همزمان با این که ما می گوییم آن هم ایجاد بشود حالا از قبل نه همان اصلا در لحظه ایجاد بشود بگوییم این را اکرام کن یعنی آن قبلت خیلی شاید

آیت الله مددی: این را خوب یعنی فرض کنید این عالم مقابله است چیزی باید باشد خوب

یکی از حضار: شما می گویند از قبلش باشد یعنی اگر متولد بشود ضمن تولدش بخواهد

آیت الله مددی: تولد بخواهد بشود متعلق است موضوع نیست، اصطلاح ایشان را پیش می گیریم از اصطلاح خارج نشویم.

پس بحثی که ما دیروز خواندیم بحث علم بود راجع به موضوع، علم راجع به موضوع اما بحث علم راجع به تبعدی و توصیلی نیست اصلا، اصلا راجع به تبعدی و توصیلی نیست، راجع به تبعدی و توصیلی چیست در متعلق است، اکرام بکن به قصد امثال این امر این بحث است.

و لذا ما در دیروز اگر یادتان باشد ایشان از صفحه‌ی همان امر ثانی که ایشان وارد شد بعد فرمود که انقسامات حکم یا انقساماتی که ما پیدا می کنیم، انقسامات گاهی انقسامات ثانوی به لحاظ موضوع است و گاهی به لحاظ متعلق است بعد ایشان این مطلب را شرح می دهند تا این صفحه‌ی، این بحثی را که ما دیروز خواندیم چون خود من هم یک کمی گیج بودم دیروز نشد امروز گفتیم اقلا دایر مدار بحث را روشن بکنیم علم را اصلا ربطی به بحث تبعدی و توصیلی ندارد.

یکی از حضار: مثال زده

آیت الله مددی: نه مثال نزده می خواسته فرق بین موضوع و متعلق را بگذارد.

در باب موضوع علم است در باب متعلق قصد امر است چرا چون می خواهد به او امر بکند، بله. ایشان دیگر تا و اما الانقسامات در صفحه ۱۴۹ الانقسامات اللاحقة للمتعلق آن انقسامات، ببینید الانقسامات اللاحقة للمتعلق المترتبة على الحكم، المترتبة صفت انقسامات است. پس یک انقساماتی برای موضوع است بعد از حکم یک انقساماتی برای متعلق است برای اکرام، این ربطی بما نحن فيه دارد، روشن شد؟

علم را کجا بحث می کنند در باب تصویب بحث می کنند، علم در باب تصویب است این که ربطی به ما نحن فيه دارد این است انقسامات بعد از حکم نسبت به متعلق، چون متعلق مطلوب است، آن مفروض است متعلق مطلوب است چه مطلوب است اکرامی که بدانی واجب است اکرام به قصد امر خود این وجوب به قصد امرش

یکی از حضار: شاید قید اکرام هم نیست قید خود امر است چون اکرام هم باز ثانویه و اولیه داشت.

آیت الله مددی: اکرام دارد خوب اکرامش بکن به مثلاً دعوتش بکند اکرامش بکن برایش بلند بکن، اکرامش بکن به سلام کردن، نامه به او بنویس

یکی از حضار: شاید این یک قید ماده است که اکرام یا قید خود وجوب است یعنی وجوب است یا قصد امر واجب است

آیت الله مددی: نه وجوب نه، قید اکرام، ایشان می خواهد بگوید اکرامی که به قصد همین امر اکرام است، خوب این هم نمی شود. یکی از حضار: سه تا چیز داریم فرمودید یکی خود وجوب داریم فرمودید، یکی خود ماده داریم که اکرام است، یکی علم من می گویم شاید حالا قید خود وجوب است، وجوب به قصد امر این واجب است یعنی

آیت الله مددی: علم نه، علم موضوع است. خوب همین را می خواهیم بگویم خوب، اکرامی که قصد وجوبش بکنی واجب است یکی از حضار: وجوب به قصد امر

آیت الله مددی: آها اکرامی که، دو جور اکرام داریم یکی خود اکرام یک اکرام به قصد امر، خود اکرام می شود توصیلی، اکرام به قصد امر می شود تعبدی، اکرام دو جور می شود دیگر این دو جورش بعد از حکم است. این حرف این است که آیا روشن شد؟ چون متعلق مطلوب است، موضوع مفروض است این دو تا با همدیگر فرق می کنند.

.....
حالا ایشان از اینجا و اما الانقسامات اللاحقه للمتعلق المترتبة على الحكم ، روشن شد ؟

یکی از حضار: حکم را وجوب می گیرند ؟

آیت الله مددی: بله وجوب

یکی از حضار: خوب خود ایشان در اوامر مگر نمی گفتیم که امر صیغه ی افعال معنایش نسبت بعثی و طلبی است و وجوب کار عقل است ، گفتند وجوب برای نفس صیغه نیست دیگر برای ، کار عقل است که حکم به خاطر حق مولی ایجاب می کند که آیت الله مددی: خیلی خوب همین وجوبی که حکم عقل است می تواند بگوید که آن وجوب به حکم عقل به متعلق خورده که به قصد وجوب باشد به قصد امر

یکی از حضار: اینکه از شارع و مولی آمده صیغه ی امر است اصلا وجوب که کار عقل است ربطی به شارع ندارد

آیت الله مددی: چرا خوب همان وجوبی که حکم عقل است آن وجوب مفروض این طور باشد وجوبی را که عقل حکم می کند بعد از امر مولی آن وجوب اینطوری است امر می کند به وجوبی که به اصطلاح به قصد همین وجوب انجام بدهیم .

البته ایشان خوب این مشکلی را که اشاره کردید اجمالا دارد اما به هر حال ایشان می گوید شما می توانید بگویید وجوبی را شارع قرار داده که شما یعنی اکرم العالم آن اکرامی واجب است که قصد خود امرش را بکنید ، امر کرده به اکرامی که شارع این طور گفته است اکرامی که به قصد وجوب اکرام است انجام بده ، به قصد امر من است انجام بدهید ، اکرامی که به قصد امر من است این اکرام واجب است نه اکرام مطلقا . چه قصد امر بکنید چه نکنید ایشان می گوید این هم نمی شود .

بینید آن وقت ایشان در اینجا سه بخشش می کنید کقصد امثال الامر في الصلاة مثلا ، فامتناع اخذه في المتعلق انما هو لأجل لزوم تقدم الشيء على نفسه این تقدم الشيء على نفسه ملاک استحاله ی دور گرفته ایشان در حرف های سابقه حالا نمی خواهیم وارد بحث های معقولش بشویم ، می گویم یک کمی بحث های معقول و منقول را با هم قرو قاطی می شود یک مقداری مثلا آقایانی که اهل معقولند اینجا، برمی گردند به نائینی در حرف های معقول ایشان که آیا مطلب دیگر خیلی طولانی می شود بحث

اصلا ما این سنخ بحث را مطرح نمی کنیم آن بحثی که متمحز در اصول است مطرح می کنیم اشکال این است ، آن وقت ایشان می گوید سه مرحله دارد در باب متعلق یکی: مرحله ی انشاء ، یکی: مرحله ی فعلیت ، یکی: مرحله ی امثال .

مراد ایشان در مرحله‌ی انشاء مثلاً گفته اقم الصلاة لدلوك الشمس ، این مرحله‌ی انشاء است ، مراد ایشان از مرحله‌ی فعلیت است الان که مثلاً ساعت ده و نیم است ساعت دوازده مثلاً فرض کنید زوال ظهر می‌شود ساعت دوازده این حکم فعلی می‌شود ، انشاء شده اما فعلی نشده است . فعلیت حکم به تصور ایشان متوقف است بر فعلیت موضوع . مرحله‌ی امثال هم که واضح است اما ما اینجا عرض کردیم مرحله‌ی انشاء یعنی مرحله‌ی تشریع ما انشاء نگذاشتیم .

اولاً ما سه مرحله قبل از تشریع گذاشتیم به عنوان مبادی جعل ملاکات حب و بغض و اراده و کراهت این سه مرحله است ، بعد از این مراحل مبادی که تمام شد جعل می‌آید تشریع می‌آید پس به جای انشاء گفتیم مقام تشریع ، مقام فعلیت که ایشان فرمودند نزد ما عبارت است از اینکه ارسال رسل و انزال کتب بشود .

یکی از حضار: فرق تشریع و انزال کتب چیست ؟ یعنی اول باید تشریع بشود بعد کسی

آیت الله مددی: بله ، اول در مجلس تشریع می‌کنند بعد به رسانه می‌دهند .

ما اصطلاحاً تشریع را تصویب قانون است مسالهی ارسال رسل مسالهی رسانه‌ای کردن به رادیو می‌دهند به تلویزیون می‌دهند به روزنامه

یکی از حضار: آن که جبرئیل می‌آورد برای پیغمبر می‌شود تشریع ، تشریع شد

آیت الله مددی: تشریع آن است که پیغمبر بیان بکند . این که می‌گوید فلو لا نفر من کل فرقة طائفة لیتفقوها این یعنی اینکه از پیغمبر اکرم بگیرند ، پیغمبر مقام تشریع است .

مرحله‌ی بعد از آن مرحله‌ی تنجیز است وصول به مکلف است که ایشان نوشته است ، مرحله‌ی بعد از آن مرحله‌ی امثال است ، لذا ما ۷ تا محور کردیم روی این اساس بود دیگر ، پس این اصطلاح بنده با این اصطلاح فرقی روشن بشود .

و لذا در کفایه دارد که لا ریب فی تضاد الاحکام الخمسة فی مقام الفعلية همین شراح کفایه این کلمه‌ی فعلیت را اختلاف دارند که مقام چیست در مقام فعلیت ، در بحث اجتماع امر و نهی هم ما مفصل عرض کردیم ما قائل داریم که در مقام اجتماع و در بحث اجتماع امر و نهی امتناع در ملاک داریم این را آقای خوئی قائلند لکن آن که در کلمات اصحاب هست قصد قربت متمشی نمی‌شود امتناع در مقام امثال است از آن مقام تا این مقام فرقی خیلی زیاد است . دقت کردید فرق این مقام را ؟

پس این اصطلاحی که ایشان دارد انشاء یعنی جعل حکم تشریع حکم، فعلیت یعنی موضوعش در خارج پیدا بشود فعلیت حکم مراد از فعلیت ایشان این است، عرض کردیم در کفایه انشاء و فعلیت دارد، حکم انشائی، حکم فعلی مرادش از حکم انشائی اوامر امتحانی است، احکامی که مصلحتش در ابراز است در انشاء است اینها اسمش را گذاشتیم حکم انشائی حکم فعلی آن حکمی است که تابع مصالح و مفساد واقعی هستند اسمش را گذاشتیم حکم فعلی.

چرا من این را می گویم برای اینکه خود ما در این بحث فضولی در اشتباه واقع شدیم آدم وقتی احاطه‌ی به اصطلاحات نداشته باشد در اشتباه واقع می شود و این چون امور اعتباری است دیگر هر کسی برای خودش لکل قوم اصطلاحات وقت هم گذشت و شما ببخشید.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين